

«سَلَامُ الْغَزِيِّ»

مستندات سخنان حامد کاشانی در سلسله جلسات پاتوق اندیشه

جلسه اول شنبه ۲۲ آذرماه ۱۳۹۹

موضوع: «جنگ روایت‌ها در احادیث مناقب»

حدیثی ظاهراً در منقبت حضرت امام حسن مجتبی سلام الله علیه

« سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، عَلَى الْمِنْبَرِ وَالْحَسَنُ إِلَى جَنْبِهِ، يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ مَرَّةً وَإِلَيْهِ مَرَّةً، وَيَقُولُ: "أَبْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ" »:

باب مناقب الحسن والحسين رضي الله عنهما صحيح بخاری، ج ۵، ص ۲۶ (باب الصلح في الديّة: ج ۳، ص ۱۸۶؛ باب قول النبي للحسن بن علي، ج ۹، ص ۵۶)؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۸؛ البداية و النهاية، ج ۶، ص ۲۱۹، ط الفكر؛ سير أعلام النبلا ط الرسالة، ج ۳، ص ۲۵۱؛ تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۲۹۸؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳۴، ص ۳۳، الإستهيعاب، ج ۱، ص ۳۸۴؛ الإضابة في التمييز الصحابة، ج ۱، ص ۶۴؛ اسدالغابة، ج ۲، ص ۱۳

درخواست دکتر مهدی روحانی از مرحوم سید هادی خسروشاهی برای پاسخ به پرسش های دکتر حمیدالله

اسناد و یادداشت‌هایی دربارهٔ پرفسور حمیدالله
و آیت‌الله احمدی میانجی

سیدهادی خسروشاهی

بیست‌ویکم شهریور ۱۳۷۹ چشم از جهان فرو بست و در جوار حرم حضرت معصومه قم کنار دوست قدیمی‌اش آیت‌الله سیدمهدی روحانی به خاک سپرده شد.

پرسش دوم حمیدالله

علاوه بر نامه دکتر حمیدالله به اینجانب، پس از مدتی - در تاریخ ۷۶/۲/۶ میلادی - آقای دکتر سیدمهدی روحانی، که به عنوان «نماینده مذهبی ایران در پاریس» فصلنامه «افکار شیعه» را به زبان فرانسه منتشر می‌ساخت و از سوی نظام سابق به پاریس اعزام شده بود، طی نامه‌ای به اینجانب - ضمن اجابت درخواست من برای ارسال مقاله دکتر مظاهری در ۹ صفحه - درباره سیدجمال‌الدین حسینی اسدآبادی که در یکی از مجلات فرانسه چاپ شده بود - مطلبی را که دکتر حمیدالله آن را از نامبرده پرسیده بود، ذکر نموده و درخواست کرده بود که پاسخ دکتر حمیدالله را توسط ایشان بفرستم.

من این نامه را باز به آیت‌الله احمدی میانجی تقدیم کردم که به علت کسالت در یک صفحه و به طور مختصر توضیح لازمه را در این زمینه نوشته‌اند که طبق معمول من رونوشت آن را به پاریس فرستادم و اصل آن را نگه داشتیم که اینک تحت نامه دکتر روحانی و بعد متن پاسخ آیت‌الله احمدی میانجی را می‌آورم.

پاریس - دکتر مهدی روحانی - مرکز اسلامی شیعه.

هو خدمت دانشمند محترم آقای حاج هو سیدهادی خسروشاهی دامت افاضاته.

بعرض عالی می‌رساند در جواب مرقومه شریفه، نامه وسیله آقای برقی ارسال داشتیم. وعده داده بودم مقاله آقای مظاهری را بفرستم اینک در ۹ صفحه بضمیمه ارسال گردید ...

... ضمناً حمیدالله حدیثی از بخاری نقل کرده است که صحت و سقم او را از نظر شیعه خواسته است. انتظار دارم هر چه زودتر جواب مرحمت فرمائید. ضمناً کاغذ آقای حمیدالله بضمیمه ارسال گردید. بخاری می‌گوید: حضرت رسول در مورد امام‌حسن فرمود: «ابن‌ی هذا سید و لعل الله یصلح به بین فئتین من المسلمین» این حدیث نزد شیعه چقدر اعتبار دارد و مدرک حدیث در کتب شیعه کجا است؟ فوری منتظر جواب هستم.

ارادتمند شما، دکتر روحانی

من متن اصلی نامه دکتر حمیدالله را - که این پرسش در آن مطرح شده بود - به مرحوم آیت‌الله احمدی میانجی دادم تا پاسخ را تهیه نمایند. و پس از ارسال پاسخ، متأسفانه اصل نامه را دریافت نکردم و لذا فقط نامه و درخواست دکتر روحانی نقل گردید. و اینک پاسخ آیت‌الله احمدی میانجی به پرسش دوم دکتر حمیدالله حیدرآبادی.

در
حرف و سخن پرفسور احمدی

محرران و مؤلفان: پیرانسم مروان، بزرگوار، کمالی

فصله

لطف آن تشکر بابت آنفلوآنزا نموده ایم

علام

در جلد ۴۴، شماره ۱، سال ۱۳۸۸، از مجله علمی و پژوهشی

علم

الهدی و گفت‌وگو، فصل کرده، سید اکرم

نقشه

تنها شماره نیست بلکه علم الادب در غرب و شرقی

ص ۱۲۴ و فصل ۸، ص ۱۵۸، و بیع از شماره دیگری

نشر کرد است و شماره ۲۰، ص ۱۴، و اصابت که استغاب

در ترجمه آنحضرت آحد دل

محمد احمدی

پاسخ آیت الله احمدی میانجی

ایمیل دکتر مدرسی به آقای رسول جعفریان در رابطه
با اشتباه آیت الله میانجی در پاسخ به دکتر حمیدالله

مکاتبات دوستانه

استاد دکتر سید حسین مدرسی

و

رسول جعفریان

(ایمیل های دوستانه میان سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۴)

تدوین: رسول جعفریان

تابستان ۱۳۹۴ / ۲۰۱۵

سرشناسه	: جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ -
عنوان و نام پدیدآور	: مکاتبات دوستانه استاد دکتر سید حسین مدرسی و رسول جعفریان (ایمیل‌های دوستانه میان سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۴)
مشخصات نشر	: قم: مورخ، ۱۳۹۴
مشخصات ظاهری	: ۱۷۰ ص.
شابک	: 978-600-910-30-0-3
فهرست نویسی	: فیپای مختصر
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۸۴۲۴۶۸

■ مکاتبات دوستانه استاد دکتر سید حسین مدرسی و رسول جعفریان
(ایمیل‌های دوستانه میان سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۴).

- رسول جعفریان (دانشیار دانشگاه تهران)
- چاپ دوم: ۱۳۹۴ ش
- نشر مورخ (قم: ۳۷۷۳۱۳۵۵ - ۰۲۵)
- شابک: ۳ - ۰ - ۹۱۰۳۰ - ۶۰۰ - ۹۷۸
- شمارگان: ۱۰۰
- قیمت: ۱۲۰۰۰۰۰ ریال

دوست گرامی

شماره جدید پیام بهارستان را امروز دیدم. نمی دانم به سنگ تبریز چند من می شد ولی از نوشته هادی خسرو شاهی متأسف شدم. باور نمی کردم او و مرحوم میانجی آن قدر از استدلالات سنیان بی خبر باشند که ندانند منظور طرف از سؤال در باره «حدیث» لعل الله یصلح به بین فئتين من المسلمین چیست و به این سادگی دم لای تله بدهند. امید است به سلامت باشید. بنده هم بحمد الله خوبم و به زودی در تهران خدمت می رسم ان شاء الله.

ارادتمند: حسین مدرسی

۲۰۱۰/۶/۳۰

صدیق مکرم

مزاحمت های بنده پایانی ندارد. حق دارید بفرمایید تو که تا سه هفته پیش ایران بودی چرا این کارها را خود انجام ندادی. عجبالتاً کسی (جز خودم) به فتوکپی مقاله ای از عزیز دولت آبادی در باره جنگ نخبجویی چاپ شده در نشریه کتابخانه ملی تبریز، دوره جدید، سال اول، شماره ۱ (بهار ۱۳۸۳) حاجت دارد. اشدّ احتیاج او به حدود صفحات ۱۰۱ - ۱۱۰ است. اگر به سهولت میسر باشد، موجب دعاگویی او و امتنان بنده خواهد شد. اگر نشود یا دشوار باشد، اطلاع بدهید تا بلکه فکر دیگری برای او بنمایم. از تکرار مزاحمت ها عذرخواهم. در این ماه عزیز ملتمس دعا.

ارادتمند: مدرسی

۲۰۱۰/۸/۱۱

صدیق مکرم

از ارسال مقاله جنگ نخبجویی بسیار سپاسگزارم. در مورد دعوت نامه سؤال کردم گفتند پرینت همین متن ای میلی کافی است. در این بلاد اکنون علی الاصول سعی بر حذف کاغذ از مراودات و مکاتبات است و دعوت نامه ها را هم معمولاً به همین صورت، یعنی با پست

نقل جُنْدَبِ از دِي از مقداد در رابطه با ظلم به اهل بيت عليهم السلام بعد از پيامبر صلى الله عليه وآله

«قال عوانة قال إسماعيل قال الشعبي فحدثني عبد الرحمن بن جندب عن أبيه جندب بن عبد الله الأزدي قال كنت جالسا بالمدينة حيث بويح عثمان فجئت فجلست إلى المقداد بن عمر و فسمعتة يقول و الله ما رأيت مثل ما أتى إلى أهل هذا البيت و كان عبد الرحمن بن عوف جالسا فقال و ما أنت و ذاك يا مقداد قال المقداد إني و الله أحبهم لحب رسول الله ص و إني لأعجب من قريش و تطاولهم على الناس بفضل رسول الله ثم انتزاعهم سلطانه من أهله قال عبد الرحمن أما و الله لقد أجهدت نفسي لكم قال المقداد أما و الله لقد تركت رجلا من الذين يأمرون بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ أما و الله لو أن لي على قريش أعوانا لقاتلتهم قتالي إياهم و فقال عبد الرحمن ثكلتك أمك لا يسمعن هذا الكلام الناس فإني أخاف أن تكون صاحب فتنة و فرقة. قال المقداد إن من دعا إلى الحق و أهله و ولاة الأمر لا يكون صاحب فتنة و لكن من أقحم الناس في الباطل و أثر الهوى على الحق فذلك صاحب الفتنة و الفرقة. قال فتربد وجه عبد الرحمن ثم قال لو أعلم أنك إياي تعني لكان لي و لك شأن. قال المقداد إياي تهدد يا ابن أم عبد الرحمن ثم قام عن عبد الرحمن فانصرف. قال جندب بن عبد الله فاتبعته و قلت له يا عبد الله أنا من أعوانك فقال رحمك الله إن هذا الأمر لا يغني فيه الرجلان و لا الثلاثة قال فدخلت من فوري ذلك على علي ع فلما جلست إليه قلت يا أبا الحسن و الله ما أصاب قومك بصرف هذا الأمر عنك فقال صبر جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ. فقلت و الله إنك لصبور قال فإن لم أصبر فما ذا أصنع قلت إني جلست إلى المقداد بن عمرو أنفا و عبد الرحمن بن عوف فقالا كذا و كذا ثم قام المقداد فاتبعته فقلت له كذا فقال لي كذا فقال علي ع لقد صدق المقداد فما أصنع فقلت تقوم في الناس فتدعوهم إلى نفسك و تخبرهم أنك أولى بالنبى ص و تسألهم النصر على هؤلاء المظاهرين عليك فإن أجابك عشرة من مائة شددت بهم على الباقيين فإن دانوا لك فذاك و إلا قاتلتهم و كنت أولى بالعدر قتلت أو بقيت و كنت أعلى عند الله حجة. فقال أ ترجو يا جندب أن يبايعني من كل عشرة واحد قلت أرجو ذلك قال لكني لا أرجو ذلك لا و الله و لا من المائة واحد و سأخبرك أن الناس إنما ينظرون إلى قريش فيقولون هم قوم محمد و قبيله و أما قريش بينها فتقول إن آل محمد يرون لهم على الناس بنبوته فضلا و يرون أنهم أولياء هذا الأمر دون قريش و دون غيرهم من الناس و هم إن ولوه لم يخرج السلطان منهم إلى أحد أبدا و متى كان في غيرهم تداولته قريش بينها لا و الله لا يدفع الناس إلينا هذا الأمر طائعين أبدا. فقلت جعلت فداك يا ابن عم رسول الله لقد صدعت قلبي بهذا القول أ فلا أرجع إلى المصر فأوذن الناس بمقاتلتك و أدعو الناس إليك فقال يا جندب ليس هذا زمان ذاك. قال فانصرفت إلى العراق فكنت أذكر فضل علي على الناس فلا أعدم رجلا يقول لي ما أكره و أحسن ما أسمعته قول من يقول دع عنك هذا و خذ فيما ينفعلك فأقول إن هذا مما ينفعني و ينفعلك فيقوم عني و يدعني. و زاد أبو بكر أحمد بن عبد العزيز الجوهري حتى رفع ذلك من قولي إلى الوليد بن عقبة أيام ولينا فبعث إلي فحبسني حتى كلم في فخلي سبيلي.»

مَجْمُوعَةُ فَتَاوَاهِ

شيخ الإسلام أحمد بن تيمية

« قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ »

جَمَعَ وَتَرْتِيبَ

عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بَنِي قَاسِمٍ « رَحِمَهُ اللَّهُ »

وَسَاعِدَهُ أَبْنَةُ مُحَمَّدٍ « وَفَقَهُ اللَّهُ »

طَبَعَ بِأَمْرِ

خَالِدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ

أَجْرًا لَللَّهِ مَشُورَةً

نقل كذب «ابن تيميه» مبنى بر اقرار امير المؤمنين عليه السلام بر افضليت شيخين (مجموعه فتاوى، جلد چهارم)

وهذا مستفيض عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب . وفي صحيح البخارى
عن محمد بن الحنفية أنه قال لأبيه علي بن أبي طالب : يا أبت ! من خير
الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ، قال يا بنى ! أو ما تعرف ؟ قلت :
لا . قال : أبو بكر . قلت : ثم من ؟ قال : عمر . ويروى هذا عن علي بن أبي طالب
من نحو ثمانين وجها ، وأنه كان يقوله على منبر الكوفة ؛ بل قال : لا أوتى بأحد
يفضلنى على أبي بكر وعمر إلا جلدته حد المفترى . فمن فضله على أبي بكر وعمر جلد
بمقتضى قوله - رضى الله عنه - ثمانين سوطا .

وكان سفيان يقول من فضل عليا على أبي بكر فقد أزرى بالمهاجرين ؛ وما
أرى أنه يصعد له إلى الله عمل - وهو مقيم على ذلك . وفي الترمذى ، وغيره روى
هذا التفضيل : عن النبي صلى الله عليه وسلم وأنه قال : « يا على هذان سيدا كهول
أهل الجنة من الأولين والآخرين ؛ إلا النبيين والمرسلين » وقد استفاض فى
الصحيحين وغيرهما عن النبي صلى الله عليه وسلم من غير وجه : من حديث أبي
سعيد ، وابن عباس ، وجندب بن عبد الله ، وابن الزبير ، وغيرهم : أن النبي صلى
الله عليه وسلم قال « لو كنت متخذاً من أهل الأرض خليلاً لاتخذت أبا بكر خليلاً
ولكن صاحبكم خليل الله » : يعنى نفسه .

وفى الصحيح أنه قال على المنبر : « إن أمر الناس على فى صحبته ، وذات
يده . أبو بكر ؛ ولو كنت متخذاً من أهل الأرض خليلاً لاتخذت أبا بكر خليلاً ،
ولكن صاحبكم خليل الله . ألا لا يبقين فى المسجد خوخة إلا سدت إلا خوخة

نام فرزدان محمد بن عبد الوهاب

«وَأَمَّا شَيْخُ الْأَسْلَامِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ رَحِمَهُ اللَّهُ فَلَهُ سُنَّةٌ بَيْنِي وَبَيْنَ سُنَّتِ وَاحِدَةٍ، وَهُمْ عَبْدُ اللَّهِ وَعَلِيٌّ وَحَسَنٌ وَحَسَيْنٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَعَبْدُ الْعَزِيزِ وَفَاطِمَةُ»:

فضل اهل البيت و علو مكانتهم عند أهل السنة و الجماعة لعبد المحسن بن حمد العباد البدر، ص ٣٨، ط دار

إبن الأثير

اعتراض و هشدار ذهبي به توسعه معنای بدعت و خطر نابود شدن آثار و احاديث نبوی

«أَبَانُ بْنُ تَغْلِبِ الْكُوفِيِّ شَيْعِي جَلِدٌ، لَكِنَّهُ صَدُوقٌ، فَلَمَّا صَدَّقَهُ وَعَلَيْهِ بَدْعَتُهُ. وَقَدْ وَثَّقَهُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ، وَابْنُ مَعِينٍ، وَأَبُو حَاتِمٍ، وَأُورِدَهُ ابْنُ عَدِيٍّ، وَقَالَ: كَانَ غَالِيًا فِي التَّشْيِيعِ. وَقَالَ السَّعْدِيُّ: زَائِعٌ مُجَاهِرٌ. فَلِقَائِلُ أَنْ يَقُولَ: كَيْفَ سَاغَ تَوْثِيقُ مُبْتَدِعٍ وَحَدَّ الثَّقَاتُ الْعَدَالَةَ وَالْإِتْقَانَ؟ فَكَيْفَ يَكُونُ عَدْلًا مَنْ هُوَ صَاحِبُ بَدْعَةٍ؟ وَجَوَابُهُ أَنَّ الْبَدْعَةَ عَلَى ضَرِيحَيْنِ: بَدْعَةُ صَغْرَى كَغَلْوِ التَّشْيِيعِ، أَوْ كَالتَّشْيِيعِ بِلَا غَلْوٍ وَلَا تَحْرُفٍ، فَهَذَا كَثِيرٌ فِي التَّابِعِينَ وَتَابِعِيهِمْ مَعَ الدِّينِ وَالْوَرَعِ وَالصَّدَقِ. فَلَوْ رَدَّ حَدِيثَ هَؤُلَاءِ لَذَهَبَ جَمَلَةٌ مِنَ الْأَثَارِ النَّبَوِيَّةِ، وَهَذِهِ مَفْسُدَةٌ بَيْنَةٌ. ثُمَّ بَدْعَةُ كِبْرَى، كَالرَّفْضِ الْكَامِلِ وَالغَلْوِ فِيهِ، وَالْحَطُّ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَعَمْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، وَالِدَعَاءُ إِلَى ذَلِكَ، فَهَذَا النَّوْعُ لَا يَحْتَجُّ بِهِمْ وَلَا كِرَامَةً. وَأَيْضًا فَمَا أَسْتَحْضِرُ الْآنَ فِي هَذَا الضَّرْبِ رَجُلًا صَادِقًا وَلَا مَأْمُونًا، بَلْ الْكُذْبُ شِعَارُهُمْ، وَالتَّقِيَّةُ وَالنَّفَاقُ دَثَارُهُمْ، فَكَيْفَ يَقْبَلُ نَقْلَ مَنْ هَذَا حَالُهُ! حَاشَا وَكَلَّا. فَالشَّيْعِيُّ الْغَالِيُّ فِي زَمَانِ السَّلْفِ وَعَرَفَهُمْ هُوَ مَنْ تَكَلَّمَ فِي عُثْمَانَ وَالزُّبَيْرِ وَطَلْحَةَ وَمَعَاوِيَةَ وَطَائِفَةَ مِمَّنْ حَارَبَ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَتَعَرَّضَ لِسَبِّهِمْ.»:

ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٥

سلسلة
الأحاديث الضعيفة والموضوعة
وأثرها السيئ في الأمة

محمد ناصر الدين الألباني

المجلد الثالث

١٥٠٠ - ١٠٠١

مكتبة المعارف
الرياض

روایت محبوب ترین فرد نزد رسول خدا (ص)

ﷺ: «لا يتوارث أهل ملتين شتى»، وهو مخرج مع غيره مما في معناه في كتابي «إرواء الغليل» (١٦٧٣).

ثم رأيت الحديث قد أورده ابن الجوزي في «الموضوعات» من طريق الجوزقاني بإسناد آخر له عن يحيى بن يعمر به وأعله بأن فيه محمد بن مهاجر، وهو المتهم به فظننت أن الجوزقاني حكم عليه بالبطلان بالنظر إلى هذه الطريق، ولذلك تعقبه السيوطي في «اللآليء» (٤٤٢/٢) بأن ابن المهاجر بريء منه. ثم ساق بعض الطرق المتقدمة، ولم يعزه لأبي داود، وذهل عن العلة الحقيقية في هذا الحديث، وهو ما نبه عليه البيهقي ثم العسقلاني. والله أعلم.

والحديث عزاه الشيخ المنتصر الكتاني في كتابه «نصوص حديثية» لأبي داود بزيادة: «الإسلام يعلو ولا يعلى، ويزيد ولا ينقص». وهي زيادة لا أصل لها عند أبي داود ولا عند غيره ممن أخرج الحديث، اللهم إلا عند بحشل في «تاريخ واسط» فإنه أخرج الحديث من طريق عمران بن أبان عن شعبة به بلفظ: «الإيمان يعلو ولا يعلى» بدل: «يزيد ولا ينقص»، وابن أبان ضعيف. وهو بهذا اللفظ حسن لمجيئه من طرق كما بيته في «الإرواء»، رقم (١٢٥٨).

والحديث جزم المناوي بضعفه.

١١٢٤- (كَانَ أَحَبُّ النِّسَاءِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَاطِمَةٌ، وَمِنْ الرِّجَالِ

عَلِيٍّ).

باطل. أخرجه الترمذي (٣١٩/٢) والحاكم (١٥٥/٣) من طريق جعفر بن زياد الأحمر عن عبد الله بن عطاء عن عبد الله بن بريدة عن أبيه قال: ذكره. وقال الترمذي: «هذا حديث حسن غريب لا نعرفه إلا من هذا الوجه».

وقال الحاكم:

«صحيح الإسناد». ووافقه الذهبي!!

قلت: عبد الله بن عطاء، قال الذهبي نفسه في «الضعفاء»:

«قال النسائي : ليس بالقوي» .

وقال الحافظ في «التقريب» :

«صدوق يخطيء ويدلس» .

قلت: وقد عنعن إسناده هذا الحديث، فلا يحتج به لو كان ثقة، فكيف وهو صدوق يخطيء؟!

ثم إن الراوي عنه جعفر بن زياد الأحمر، مختلف فيه، وقد أورده الذهبي أيضاً في «الضعفاء» وقال:

«ثقة ينفرد، قال ابن حبان: في القلب منه!!» .

وقال الحافظ في «التقريب» :

«صدوق يتشيع» .

قلت: فمثله لا يطمئن القلب لحديثه، لا سيما وهو في فضل علي رضي الله عنه!

فإن من المعلوم غلو الشيعة فيه، وإكثارهم الحديث في مناقبه مما لم يثبت!

وإنما حكمت على الحديث بالبطلان من حيث المعنى لأنه مخالف لما ثبت عن النبي ﷺ في أحب النساء والرجال إليه كما يأتي .

وقد روي الحديث عن عائشة رضي الله عنها، وهو باطل عنها أيضاً، يرويه جميع

ابن عمير التيمي قال:

«دخلت مع عمتي (وفي رواية: أمي) على عائشة، فسئلت: أي الناس كان أحب

إلى رسول الله ﷺ؟ قالت: فاطمة، فقيل: من الرجال؟ قالت: زوجها». أخرجه الترمذي

(٣٢٠/٢) والحاكم (١٥٤/٣) من طريقين عن جميع به والسياق للترمذي وقال:

«حديث حسن غريب». وقال الحاكم -والرواية الأخرى له-:

«صحيح الإسناد! ورده الذهبي فأحسن:

«قلت: جميع متهم، ولم تقل عائشة هذا أصلاً» .

ويؤيد قوله شيثان:

الأول: أنه ثبت عن عائشة خلفه، فقال الإمام أحمد (٢٤١/٦): ثنا عبد الواحد

الحداد عن كهمس عن عبد الله بن شقيق قال: قلت لعائشة: أي الناس كان أحب إلى

رسول الله ﷺ؟ قالت: عائشة، قلت: فمن الرجال؟ قالت: أبوها».

قلت: وهذا إسناد صحيح رجاله كلهم ثقات رجال الصحيح.

والآخر: أنه صح عن النبي ﷺ خلافه، من رواية عمرو بن العاص قال:

«أتيت رسول الله ﷺ فقلت: أي الناس أحب إليك؟ قال: عائشة، قلت: من

الرجال؟ قال: أبوها، ثم من؟ قال: عمر. فعد رجالاً».

أخرجه الشيخان وأحمد (٢٠٣/٤).

وله شاهد من حديث أنس قال:

«قيل: يا رسول الله، أي الناس...» دون قوله: «ثم من...».

أخرجه ابن ماجه (١٠١) والحاكم (١٢/٤) وقال:

«صحيح على شرط الشيخين». وهو كما قال.

وشاهد آخر، فقال الطيالسي (١٦١٣): حدثنا زمعة قال: سمعت أم سلمة

الصرخة على عائشة، فأرسلت جاريتها: انظري ما صنعت، فجاءت فقالت: قد قضت،

فقالت: يرحمها الله، والذي نفسي بيده، قد كانت أحب الناس كلهم إلى رسول الله

ﷺ، إلا أباه».

قلت: وهذا إسناد لا بأس به في الشواهد.

قلت: وكون أبي بكر رضي الله عنه أحب الناس إليه ﷺ هو الموافق لكونه أفضل

الخلفاء الراشدين عند أهل السنة، بل هو الذي شهد به علي نفسه رضي الله عنه، برواية

أعرف الناس به ألا وهو ابنه محمد بن الحنفية قال:

«قلت لأبي: أي الناس خير بعد النبي ﷺ؟ قال: أبو بكر، قلت: ثم من؟ قال:

ثم عمر...» الحديث.

أخرجه البخاري (٤٢٢/٢).

ثبت بما قدمنا من النصوص بطلان هذا الحديث. والله المستعان.

(فائدة): وأما ما روى الحاكم (١٥٥/٣)، قال:

«حدثنا مكرم بن أحمد القاضي: ثنا أحمد بن يوسف الهمداني: ثنا عبد المؤمن

مُسْنَدُ

الإمام أحمد بن حنبل

(١٦٤ - ٢٤١ هـ)

أَشْرَفَ عَلَى تَحْقِيقِهِ
الشيخ شعيب الأرنؤوط

صَقَّقَ لَهَا الْجَزْرَ وَفَرَّجَ أَحْبَابَهُ وَعَلَّقَ عَلَيْهِ

شُعَيْبُ الْأَرْنَؤُوطُ

محمد نصيم لمرقسوي إبراهيم الزين محمد رضوان لمرقسوي

للجزء الثاني

مؤسسة الرسالة

اعتراف عايشه به محبوبيت امير المؤمنين (ع)

نزد رسول خدا(ص)

عن النعمان بن بشير، قال: قال رسول الله ﷺ: «اعْدِلُوا بَيْنَ أبنَائِكُمْ»^(١).

● ١٨٤٢٠- قال أبو عبد الرحمن: حدثني القواريريُّ والمقدَّميُّ، قالوا: حدثنا حماد بنُ زيد، عن حاجب بن المفضل -يعني: ابن المهلب بن أبي صفرة-، عن أبيه

عن النعمان بن بشير، قال: قال رسولُ الله ﷺ: «اعْدِلُوا بَيْنَ أبنَائِكُمْ»^(٢).

١٨٤٢١- حدثنا أبو نُعيم، حدثنا يونس، حدثنا العيزار بنُ حُرَيْث قال:

قال النعمان بنُ بشير، قال: استأذَنَ أبو بكر على رسول الله ﷺ فسمع^(٣) صوتَ عائشةَ عالياً وهي تقول: والله لقد عرفتُ أن

(١) حديث صحيح، وهذا إسناد حسن من أجل المفضل بن المهلب، وبقية رجاله ثقات.

وقد سلف برقم (١٨٣٥٩) من طريق فطر بن خليفة، عن أبي الضحى، عن النعمان بلفظ: «سوِّ بينهم».

وسيرد الحديث من طرق أخرى عن حماد بن زيد بالأرقام: (١٨٤٢٢) و(١٨٤٥١) و(١٨٤٥٢) و(٣٧٥/٤)، وانظر (١٨٣٥٤).

(٢) حديث صحيح، وهو مكرر سابقه، وهو من زوائد عبد الله القواريري: هو عبيد الله بن عمر بن ميسرة، والمقدَّمي: هو محمد بن أبي بكر. وأخرجه بحشل في «تاريخ واسط» ص ١١٧ من طريق القواريري، بهذا الإسناد.

(٣) في (م): ودخل فسمع.

عَلِيًّا أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنْ أَبِي^(١). مرتين أو ثلاثاً. فاستأذن أبو بكر،
فدخل فأهوى إليها، فقال: يا بنت فلانة! ألا أسمعك ترفعين
صوتك على رسول الله ﷺ؟!^(٢)

١٨٤٢٢- حدثنا سليمان بن حَرْب، حدثنا حمَّاد بن زيد، عن
حاجب بن المفضل بن المهلب، عن أبيه قال:
سمعتُ الثُّعْمَانَ بنَ بشيرٍ يخطُبُ قال: قال رسول الله ﷺ:
«اعْدِلُوا بَيْنَ أبنائِكُمْ، اعدِلُوا بَيْنَ أبنائِكُمْ»^(٣)«^(٤).

(١) في (س) و(ص) و(م): من أبي ومني. وضيب فوقها في (س)،
والمثبت من (ظ ١٣) و(ص)، وهو الموافق لمصادر التخريج.
(٢) إسناده حسن من أجل يونس بن إسحاق، وباقي رجاله ثقات رجال
الصحيح.

وأخرجه البزار (٢٥٤٩) (زوائد)، والطحاوي في «شرح مشكل الآثار» (٥٣٠٩)،
وابن قانع في «معجم الصحابة» ١٤٤/٣ من طريق أبي نعيم، بهذا الإسناد.
وانظر (١٨٣٩٤).

وقد ثبت من حديث عمرو بن العاص عند البخاري (٣٦٦٢)، أنه سأل
النبي ﷺ: أيُّ الناس أحبُّ إليك؟ قال: عائشة، فقلت: من الرجال؟ قال:
أبوها. قلت: ثم من؟ قال: عمر بن الخطاب، فعدَّ رجالاً. وانظر لزاماً «شرح
مشكل الآثار» ٣٢٣/١٣-٣٣٤.

(٣) قوله: «اعدلوا بين أبنائكم» لم يكرر في (ظ ١٣).

(٤) حديث صحيح، وهو مكرر (١٨٤١٩).

وأخرجه ابن عبد البر في «التمهيد» ٢٢٨/٧-٢٢٩ من طريق الإمام أحمد
بهذا الإسناد، ولم يكرر فيه قوله: «اعدلوا بين أبنائكم».
وأخرجه أبو داود (٣٥٤٤)، والنسائي في «المجتبى» ٢٦٢/٦، وفي =

مِنْهَاجُ السُّنَنِ النَّبَوِيَّةِ

فِي نَقْضِ كَلَامِ الشَّيْخَةِ الْقَدْرِيَّةِ

لِابْنِ تَيْمِيَّةٍ

أَبِي الْعَبَّاسِ تَيْمِيٍّ الدِّينِ أَحْمَدَ بْنَ عَبْدِ الْحَكِيمِ

تَحْقِيقُ

الدُّكْتُورُ مُحَمَّدُ دُرَّشَادُ سَالِمٌ

الجزء السابع

١٤٠٦ - ١٩٨٦

نظر ابن تيمية در مورد حديث غدیر

فعلم أنه لم يكن في غدیر خم أمر يشرع نزل إذ ذاك، لا في حق علي ولا غيره^(١)، لا إمامته ولا غيرها.

لكن حديث الموالاة^(٢) قد رواه الترمذی وأحمد في مسنده عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه»^(٣). وأما الزيادة وهي^(٤) قوله: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه... الخ، فلا ريب أنه كذب.

ونقل الأثر في «سننه» عن أحمد أن العباس سأله عن حسين الأشقر، وأنه / حدث^(٥) بحديثين: أحدهما^(٦): قوله^(٧) لعلي: إنك ستعرض على البراءة منى فلا تبرأ. والآخر: اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. فأنكره أبو عبيد الله جداً، لم يشك أن هذين كذب.

وكذلك قوله. أنت أولى بكل مؤمن ومؤمنة، كذب أيضاً.

وأما قوله: «من كنت مولاه فعلى مولاه» فليس هو في الصحاح^(٨)،

لكن هو مما رواه العلماء، وتنازع الناس في صحته، فنقل عن البخاري وإبراهيم الحري وطائفة من أهل العلم بالحديث أنهم طعنوا فيه

(١) س، ب: ولا في حق غيره.

(٢) س، ب: المواخاة.

(٣) سبق هذا الحديث فيما مضى ٥٠١/١ (ت٢) وأشارت إليه قبل صفحات قليلة.

(٤) ن، س: هي.

(٥) س، ب: حدثه.

(٦) أحدهما: ساقطة من (س)، (ب).

(٧) س: فقوله.

(٨) م: في الصحيح.

وضَعْفُوهُ، وَنُقِلَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ أَنَّهُ حَسَّنَهُ كَمَا حَسَّنَهُ التِّرْمِذِيُّ. وَقَدْ صَنَّفَ أَبُو الْعَبَّاسِ بْنُ عُقْدَةَ مَصْنُفًا فِي جَمِيعِ طَرَفِهِ^(١).

وَقَالَ ابْنُ حَزْمٍ^(٢): «الَّذِي صَحَّ مِنْ فَضَائِلِ عَلِيِّ فَهُوَ قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^(٣) وَقَوْلُهُ^(٤): «لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رِجَالًا يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»^(٥) وَهَذِهِ صِفَةٌ وَاجِبَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ وَمُؤْمِنٍ وَفَاضِلٍ^(٦) وَعَهْدُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ^(٧): «أَنْ عَلِيًّا «لَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ»^(٨). وَقَدْ صَحَّ مِثْلُ هَذَا فِي الْأَنْصَارِ أَنَّهُمْ^(٩) «لَا يُبْغِضُهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»^(١٠).

قَالَ^(١١): «وَأَمَّا «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ» فَلَا يَصِحُّ مِنْ طَرِيقٍ^(١٢)»

(١) أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عُقْدَةَ الْكُوفِيُّ، وَوُلِدَ سَنَةَ ٢٤٩ وَتَوَفَّى سَنَةَ ٣٣٣، كَانَ يَمِيلُ إِلَى رَأْيِ الشَّيْعَةِ وَكَانَ يَمْلَى فِي «مِثَالِبِ الصَّحَابَةِ» وَلَمْ يَذْكُرْ سَزْكَينَ كِتَابَهُ الَّذِي صَنَّفَهُ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ. انْظُرْ: لِسَانُ الْمِيزَانِ ١/٢٦٣-٢٦٦؛ مَعْجَمُ الْمُؤَلِّفِينَ ١٠٦/٢؛ الْأَعْلَامُ ١/١٩٨؛ سَزْكَينَ م ١ ح ١، ص ٣٦١.

(٢) فِي «الْفَصْلِ فِي الْمَلَلِ وَالْأَهْوَاءِ وَالنَّحْلِ» ٤/٢٢٤.

(٣) سَبَقَ الْحَدِيثُ فِيمَا مَضَى ١/٥٠١ (ت ٣). (٤) الْفَصْلُ: وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

(٥) سَبَقَ الْحَدِيثُ فِيمَا مَضَى ٤/٢٨٩.

(٦) م: لِكُلِّ مُؤْمِنٍ مُسْلِمٍ وَفَاضِلٍ؛ الْفَصْلُ. لِكُلِّ مُؤْمِنٍ وَفَاضِلٍ.

(٧) الْفَصْلُ: وَعَهْدُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

(٨) سَبَقَ الْحَدِيثُ فِيمَا مَضَى ٤/٢٩٦.

(٩) الْفَصْلُ: مِثْلُ هَذِهِ فِي الْأَنْصَارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَنَّهُ..

(١٠) سَبَقَ هَذَا الْحَدِيثُ بِمَعْنَاهُ ٤/٢٩٧.

(١١) بَعْدَ الْكَلَامِ السَّابِقِ مُبَاشَرَةً.

(١٢) س، ب: مِنْ طَرَفٍ.

الثقات أصلاً. وأما سائر الأحاديث التي يتعلق بها الروافض^(١) فموضوعه، يعرف ذلك من له أدنى علم^(٢) بالأخبار ونقلها^(٣). «

فإن قيل: لم يذكر ابن حزم ما فى الصحيحين من قوله: «أنت منى وأنا منك»^(٤) وحديث المباهلة^(٥) والكساء^(٦).

قيل: مقصود ابن حزم: الذى فى الصحيح من الحديث الذى لا يُذكر فيه إلا على. وأما تلك ففيها ذكر غيره، فإنه قال^(٧) لجعفر: «أشبهت خلقى وخلقى»^(٨) وقال لزيد: «أنت أخونا ومولانا»^(٩). وحديث المباهلة والكساء فيهما^(١٠) ذكر على وفاطمة وحسن وحسين رضى الله عنهم، فلا يرد هذا على ابن حزم.

ونحن نجيب بالجواب المركب فنقول: إن لم يكن النبى صلى الله عليه وسلم قاله فلا كلام، وإن كان قاله^(١١) فلم يرد به قطعا الخلافة بعده، إذ ليس فى اللفظ ما يدل عليه. ومثل هذا الأمر العظيم يجب أن يبلغ بلاغا مبينا.

(١) الفصل: الرافضة.

(٢) س، ب: إمام.

(٣) الفصل: ونقلتها.

(٤) سبق هذا الحديث فيما مضى ٣٤/٤.

(٥) سبق هذا الحديث فى هذا الجزء. ص ١٢٣.

(٦) سبق هذا الحديث ٢٢/٤.

(٧) م: وبه قال...

(٨) سبق هذا الحديث فيما مضى ٣٤/٤.

(٩) سبق هذا الحديث فى نفس الموضع فى التعليق السابق.

(١٠) ن، م: فيه؛ س: فيها. (١١) س، ب: فإن قاله.

دروغ مصطفیٰ سباعی در رابطہ موضوع و جعلی بودن حدیث غدیر

«أن يتضمن الحديث أمراً من شأنه أن تتوفر الدواعي على نقله: لأنه وقع بمشهد عظيم ثم لا يشتهر ولا يرويه إلا واحد، وبهذا حَكَمَ أَهْلُ السُّنَّةِ على حديث «غَدِيرِ حُومٍ» بالوضع والكذب، قال العلماء: إن من أمارات الوضع في هذا الحديث أن يُصْرَحَ بوقوعه على مشهد من الصحابة جميعاً ثم يقع بعد ذلك أن يتفقوا جميعاً على كتمانهم حين استخلاف أبي بكر - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ -، ومثل هذا بعيد ومستحيل في العادة والواقع، فانفراد الرَّافِضَةِ بنقل هذا الحديث دُونَ جماهير المُسْلِمِينَ دليل على كذبهم فيه..»: السنة و مكانتها في التشريف للسباعي ج ١ ص ١٠٠

ناصری گری جوزجانی و تعریف او از بدعت در بیان عبدالعزیز و احمد غماری

«يقول عبدالعزیز الغماری: أول من أظهر هذه الزيادة و هي إن الشيعي الثقة لا يقبل حديثه المؤيد لمذهبه و إدخالها في تقييد حديث الشيعي أبو إسحاق الجوزجاني و هو ناصبي مشهور، له صولات و جولات و تهجمات شأنه في الدح في الأئمة الذين و صفوا بالتشيع، حتى دعاه ذلك إلى الكلام في أهل الكوفة كاه و أخذ الحذر منهم و من رواياتهم و هذا معروف عنه، مشهور له، حتى نصوا على عدم الالتفات إلى طعنه في الرجال الكوفيين أو من كان على مذهبهم في التشيع»: بيان نكت الناكث: ص ٥٤

«و يقول أحمد الغماری: أما اشتراط كونه روى ما لا يؤيد بدعته، فهو من دسائس النواصب التي دسوها بين أهل الحديث، ليتوصلوا بها إلى إبطال كل ما ورد في فضل على عليه السلام و ذلك أنهم جعلوا أيه تشيع الراوي و علامه بدعته هو روايته فضائل على عليه السلام كما ستعرفه، ثم قرروا إن كل ما يرويه المبتدع مما فيه تأييد لبدعته فهو مردود و لو كان من الثقات و الذي فيه تأييد التشيع في نظرهم هو فضل على و تفضيله، فينتج من هذا أن لا يصح في فضله حديث، كما صرح به بعض من رفع جلباب الحياء عن وجهه من غلاة النواصب كابن تيمية و أضرابه.» فتح المللك العلى: ص ٢١٧